

نگاه

در جست‌وجوی جانبِ ویرانی باز خوانی امیدها و سرخوردگی‌های انسان ایرانی

شاهرخ تندروصالح

حسین نوش‌آذر از نسل نویسندگان پس از انقلاب، از پرکارترین نویسندگان مهاجر ایران است. او علاوه بر داستان‌نویسی دستی نیز بر آتش نقد دارد. بخشی از تلاش‌های او معطوف به طرح افکندن موضوعات انتقادی و بحث‌های تئوریک در حوزه‌های ادبیات داستانی و نقد ادبی است. این طیف از آثار او را می‌توان تلاشی در جهت وضوح بخشیدن به جریانِ ادبی دانست که پس از انقلاب در پی روشمند ساختن رگه‌های انتقادی در آثار ادبی ایران معاصر است. ماری لوئیس زنی آلمانی در باکو با یکی از نمایندگان مجلس هجدهم آشنا می‌شود. شوهرش در جنگ جهانی دوم گم شده و او، ماری، به جست‌وجوی شوهرش، به ایران سفر می‌کند. تصویری که از این سفر در ذهن خواننده می‌شیند واقعیت‌های پنهان سرزمینی است که در شرایط خشونت و سرکوب سال‌های پس از کودتا قرار دارد.

نوش‌آذر در داستان‌نویسی زبانی شسته رفته دارد. نثرش تکلف‌آمیز نیست. جملات بدخوان و پربپیچ و خم استفاده نمی‌کند. از توصیف‌های تو در تو و درونی‌کننده متن پرهیز دارد. سعی می‌کند راحت بنویسد و پیرامون موضوع مورد نظرش، همه‌جانبه‌نگری داشته باشد. خوب نگاه کردن به مضمون داستانی از ویژگی‌های دیدگاه او در داستان است؛ چیزی که نوش‌آذر آن را به داشتن نگاه خاص و برطمطراق ترجیح می‌دهد. وجهی از



وجوهات داستانی «سفر کردها» فردیت مهاجر نویسنده است. جالب اینکه بیشتر لایه‌های این وجه را می‌توان در شخصیت ماری دیده؛ هول و هراس مسافر در غربت، نگاهش به زندگی‌اش و میل به آرام گرفتن. مروری بر روند ادبیات عصر مشروطه نشان می‌دهد در این دوره رمان تاریخی و تاریخی‌نویسی به منظور بازخوانی دانسته‌ها، در یادرفته‌ها و غارت‌شده‌های ایران شکل می‌گیرد. نوش‌آذر در این رمان به کتد کاوک توامان چند موضوع می‌پردازد تا به نوعی، رفتار انسان ایرانی را در برخورد با ماجراها و وقایع سیاسی- اجتماعی مقطعی از تاریخ معاصر ایران تجزیه و تحلیل کند. ویژگی‌های زیر از جمله ویژگی‌هایی است که می‌توان برای این رمان برشمرد:

– سفر کردها موضعی جذاب را دستمایه نوشتن قرار داده است. به طوری که همپوشانی شفافی با رفتارهای عاطفی اجتماعی ما بالاخص در دوران معاصر ما دارد. عشق و جست‌وجوی گمشده و رسیدن به دیگری.
– این رمان روزنه‌ای بر مساله‌شناسی میهن‌گریزی روشنفکران را در خود می‌پروراند.
– از طرف دیگر لایه زیرین این رمان تودرتویی‌های زیبایی دارد:
– مروری بر شکل‌گیری جریان پارلمنتاریسم و انتخابات در ایران
– فروری‌ری نهاد خانواده متجدد در تعلیق تجربه مدرنیسم.

رمان سفر کردها دعوت مخاطب داستان به گاهی تشخیص به شرایط تاریخی معاصر خودمان است. این رمان از جمله رمان‌هایی است که می‌توان با مطالعه آنها، بخشی از چیستی و چند و چون وقایع تاریخی و تاثیرات آنها بر سرنوشت عمومی مردم یک جامعه را از منظر نگاه یک نویسنده امروزمان مرور کرد.

خبر

شاهنامه فرهنگ‌ساز نسل دیروز و امروز
عبدالحمید قره‌داغی در حاشیه کنگره بین‌المللی فردوسی گفت: در حقیقت شاهنامه فرهنگ‌ساز نسل دیروز و امروز ماست.

مدیر حوزه هنری مرکز کرج افزود: قدرت و پایداری زبان فارسی مدبرین شعرای بزرگ گذشته است و یکی از برجسته‌ترین آثار به‌جای‌مانده شاهنامه فردوسی است. وی در خصوص نقش متولیان فرهنگی در پاسداشت بزرگان ادب فارسی گفت: با پاسداشت بزرگانی چون فردوسی این میراث غنی و ماندگار در مقابل همه‌های فرهنگی بیگانگان حفظ خواهد شد. در این کنگره که در روز بزرگداشت شاعر حکیم فردوسی به مناسبت هزاره سرایش بر گزار شد، حوزه هنری مرکز کرج با اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی کرج، معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری کرج، دانشگاه هنر، دانشگاه آزاد اسلامی، موسسه فرهنگی اکو، موسسه آفتاب هنر، بنیاد فردوسی، بنیاد نیشابور، انجمن دوستی ایران و تاجیکستان همکاری کرده‌است.

ادامه از صفحه اول

دعاوی بالا گرفت. در هند، در ایران باستان، در ایران پس از اسلام، در یونان عصر اساطیر، در یونان پس از عصر اساطیر که روزگار به وجود آمدن تصوف یونانی است و جماعت، آن را به روزگار سفسطه تعبیر کردند و بنده بیشتر به آنها علاقه‌مندم، درست مثل نیچه که به فلاسفه قبل از سقراط بیشتر علاقه‌مند بود. عقلا به این فلاسفه می‌گفتند سوفیست.
–سوالم در مورد این روزگار است. مساله غریزدگی و تقسیم‌قائل شدن برای شرق و غرب را چه کسی در ایران دوران معاصر مطرح کرد؟

در روزگار ما مساله غریزدگی را دکتر فرید مطرح کرد. آن زمان جنجال بالا گرفت که اصلاً چیزی به نام شرق و غرب نداریم و عالم یکی است. پیرمرد هم شاکلی شد که بعد از گذشت سی و چند سال از طرح موضوع، ماجرا را جغرافیایی ببینیم. او می‌گفت عالم دچار غروب حقیقت شده و حقیقت در نفس خود انسان غروب کرده. عرفای ما و اصل تصوف که هنوز ادامه دارد (و به هر حال ما هم جزئی از این دار و دستایم) می‌گویند آنجا که خورشید غروب کرده باید دنبال طلوع دوبارهاش بگردیم. حضرت شمس تبریزی تعبیر دقیق‌تری از دکتر فرید دارد. می‌گوید: «ماره همان مطمئنه است.» حضرت شمس می‌دانتس که حقیقت در همان‌جا که غروب می‌کند، از همان‌جا سر بر می‌آورد. چون حقیقت مثل خورشید نیست که از یک طرف برود و از طرف دیگر سر برآورد. این را قرآن به مکر لیل و نهار تعبیر می‌کند. کاری به این هم نداریم که بخشی از مدعیان تفسیر قرآن هم نفهمیدند مکر لیل و نهار یعنی چه؟ و البته به این معنا هم پیچیدند که این آیه به صراحت می‌گوید چیزی به نام زمان وجود ندارد. «زمان» نیرنگ شب و روز است. فرورفته‌نده این آیه می‌دانسته‌چ می‌گوید. خوب، خیلی‌ها هم فریب این لیل و نهار را خورده‌اند و می‌خورند و خواهند خورد تا روزی که دوباره جهان به شرق وجود خودش را کند.

–با این تقسیم‌بندی را تمدن امروز قبول دارد، یعنی تمدن امروز قبول می‌کند که عالم به دو قسمت شرق و غرب تقسیم شده و البته غرب جغرافیایی صاحب تمدن است و شرق جغرافیایی مصرف‌کننده آن؟
ما در غرب کنونی داعیه شرقی بودن نمی‌بینیم، اما در این جغرافیا کسی دروغ نمی‌گوید. یعنی در ممالک غرب تا سود کلانی در میان نباشد کسی دروغ نمی‌گوید. یا دست‌کم مردم بد هم را نمی‌گویند. یا مثلاً اگر زن از شوهر بپرسد که چوبی بودی؟ نمی‌گویند اضافه کار بودم. می‌گوید رفته بودم الوانی با فالانی...

نمی‌گویم آنچه را که خلاق در سرزمین‌های اسلامی دنبالش می‌گردند، ما عملاً در ممالک غربی می‌بینیم، اما حقیقت ماجرا این است که هر جا آزادی هست، دروغ نیست. ممکن است فساد باشد، اما افساد نیست. از امام صادق(ع) پرسیدند: «یا شیعه شما ممکن است مرتکب فالان کبیره بشوید؟ فرمود: ممکن است. باز پرسیدند: اگر مرتکب بهمان کبیره بشوید؟ فرمود: ممکن است. پرسیدند: آیا ممکن است دروغ بگویید؟ فرمود: نه، نه، نه. برای اینکه دروغ شکر به خداست.»

فرض کنیم انسان غربی کافر است که بنده قائل به این قضیه نیستم. چون همین مقدار فهم و درک که در مشرق‌زمین در گرفته و حتی رجوع به متونی مانند آثار ملاصدرا، عزیزالدین نسفی، ابن عربی، سیدحیدرآملی و... مدیون زحماتی است که غربیان کشیدند. آنها می‌خواستند ببینند در این عالم چه خبر است، دیدند شرقی‌ها آدم‌های بزرگ داشتند. ما که توهنجی به بزرگان‌مان نداشتیم! اگر کسی توحه می‌کرد محکوم بود. به هر حال: بی‌دیده ر کفردی نتوان رفت/ آسوده به کوی مدبری نتوان رفت/ کفر اندر خود قاعده ایمان است/ آسان آسان به کافری نتوان رفت
–الان ما عملاً با غرب وارد جدال لفظی شده‌ایم. در این راه هم غرب چون تولیدکننده علوم، تکنیک یا همان تکنه است نمی‌خواهد به راحتی آن را در اختیار جهان سوم بگذارد، مگر اینکه پای سود کلانی در میان باشد. از این طرف هم ما مدعی تولید و بومی کردن علوم هستیم. در این کشاکش حق با کدام طرف است، شرق یا غرب؟

بنای توحید بر نفی است. با «لا» شروع می‌شود. «نیست» بعدش که به الا می‌رسیم. اما نیست‌انگاری کنشمند می‌گویی «لا وجودم». این را می‌گویم چون دکتر فرید می‌گفت: «غرب‌الناحق فرونی می‌زند.» در این هیئت شک و تردیدی نیست که جماعت غربی دنبال منافع اقتصادی خودشان در مشرق‌زمین هستند. اگر انسان مشرق‌زمینی به خودش بیاید، ممکن است ایجاد دردرسر کند. بنابراین غرب با جماعتی از اهل شرق زد و بندی می‌کند. هم خودشان می‌خورند، هم طرف معامله هر وقت که می‌خواهد گرده عوض شود، غربی‌ها یک بازی درمی‌آورد تا با معامله‌کننده بعدی آشنا شوند و با او کنار بیایند. اگر بخوایم با صراحت به سوال شما پاسخ دهم باید بگویم، ماجرا این نیست که ما خودمان را در شر غرب نجات بدهیم. چون غرب سال‌هاست که رخنه کرده و نمی‌شود بیرونش کرد. از کجا بیرونش کنیم؟ ما خواهان دنیایی هستیم که غربی‌ها دارند. ما همین تهران را می‌خواهیم. مترو می‌خواهیم. تونل توی خیابان می‌خواهیم. هواپیما و قطار می‌خواهیم. اینها را غرب دارد. ما هم از عهده ساختن‌شان برنمی‌آییم. ولی خوب است دل و روده را زنده بماند و یک بازی با ماهم یک پوستی بکشیم و اسم فارسی رویش بگذاریم. سهند، سمنند، مینیاور، پیکان چه می‌دانم... پس ما دروغ می‌گوییم. خورشید در ما غروب کرده و ما می‌خواهیم بگویم فرق می‌آید. اونتی که رفت همه چار پند پیام اونتی که از اول وقت خوانند است. آقا فکر اونجی از کجا تاملی شده؟ خیلی‌ها نماز اول وقت می‌خوانند، پس چرا اندیشه اونیی را ندارند. چرا مثل اونیی به ماهیت اشیا متعرض نمی‌شوند. ما به صورت مبتدلی از شرق قناعت کردیم. صورتی که مدام تغییر یافته. الان کسی متعرض مباحث هاست که رخنه کرده و نمی‌شود اخیر عین سخن معصوم است که فرمود در آخرالزمان، خانم‌ها «کاسیات عاریات». یعنی لباس ن‌ترشان است اما برهنه‌اند. انسان غربی اصلاً دنبال این نیست و داعیه این را ندارد که پیرو جعفرین صمدی(ع) هستند. ما که پیرو اویم و نشان می‌دهیم، چرا توحه نمی‌کنیم ائمه چه گفته‌اند؟

–با این تفسیری که شما می‌کنید، یعنی کار ما خیلی بیع دارد. الان هم کسانی که در داخل این سرزمین زندگی می‌کنند، از لحاظ بهره‌مندی از امکانات خیلی کم ندارند یعنی با ۲۰۱۵ سال پیش که مقایسه می‌کنیم،

گفت‌وگویی ویژه

گفت‌وگو با یوسفعلی میرشاکک – بخش اول

خورشید در ما غروب کرده است



خیلی جلو آمدمیم، اما ناراضیانی‌های امروز فراتر از داشتن امکانات مدرن و این چیزهاست. سوال من این است که این ناراضیانی از کجا نشأت گرفته و آیا می‌توانیم بر آن غلبه کنیم؟
پاسخ سوال شما یک کلمه است: نفس. من می‌گویم نمی‌توانیم بر نفس‌مان غلبه کنیم. معنی‌اش تسلیم‌نیست،معنی‌اش جهاد نفسانی و جهاد با خود است. ما در مرحله جهاد اکبر مانده‌ایم و می‌مائیم چرا که جهاد اکبر فردی است، جمعی نیست جهاد اکبر جمعی نیازمند



یک قطب است که دیگران را در ساخت تنزیه نگه دارد. کار نداریم به این موضوع. در این سرزمین انقلاب شد و حکومتی که قرار بود مجری احکام دین باشد و پاسدارنده حدود دین خدا آغاز شد. تا پیش از آنکه اماره(ه) به خودش بیاید جماعت از داخل تمهیدی چپ‌دند و ناگهان احزاب مختلف در مجامع مختلف دنبال خودمختاری افتادند. خلاصه هر جایی که شما بگویید. دیدند که کاربزمای این پیرمرد، به تعبیری جنبه این پیرمرد نمی‌گذارد از داخل، انقلاب را متلاشی کنند. صدام که از قبل آماده بود به ما حمله کرد. به هر حال جنگ تمام شد و ما ماندیم با خرابه‌های جنگ. اما انحرافات بعد از جنگ شکل تازه‌ای به خود گرفت. در همین سال‌ها به قدری انحراف پیش آمده که واپلار را حلال شده و بانک‌ها دارند با هم رقابت می‌کنند. یکی از دلایل اعتراض مردم این بود که بانک‌ها را می‌خورند. این حرام است. جا به جا کردن ساعت اداری یکی از عوامل اعتراض عوام بود، با این تفاوت که از حیث صنعت یک ۳۰۰ سالی ما عقب افتادیم. رقابت‌ها که بالا بگیرد هر چیزی از گوشه‌ای سر می‌زند. جالب اینکه همه ماجراها در تهران اتفاق می‌افتد و توقع هم داریم که در تهران مهاجرت کنیم ۲۰ سال پیش یکی مانند من هسوار زد که این تهران چنهم است. اینجا دوزخ پایتخت است. پایتخت نیست، پایتخت دوزخ است! چرا همان زمان پایتخت عوض نشد؟ چرا مردم مهاجرت کردند و همه امکانات را هم جمع کردیم تسوی تهران. چرا پایتخت‌محوریم؟ اگر شاعری در شهرستان باشد، شاید برخی مطبوعات لطف کنند شعرش را چاپ کنند، اما برای پیشرفت حتماً باید بنوی ت پایتخت. دانشجو وقتی به تهران می‌آید و توافش را با شهرستان می‌بیند، دیگر دلش نمی‌خواهد برگردد.

نکته.

چون اینجا آزادی هست. کسی با کسی ندارد. اینجا بنده خدا اگر نیم ساعت دیر برسد خانه، خانواده‌شان که هیچ، کل محله «دار دار» می‌کنند کجا بوده که دیر کرده؟

چون اینجا آزادی هست. کسی با کسی ندارد. اینجا بنده خدا اگر نیم ساعت دیر برسد خانه، خانواده‌شان که هیچ، کل محله «دار دار» می‌کنند کجا بوده که دیر کرده؟
–ز یاد هم نمی‌شود گله داشته، چون تهران سال‌ها مرکز تعامل بوده و از نظر جغرافیایی و آب و هوایی موقعیت مناسبی دارد. ضمن اینکه آن زمان که مهاجرت‌ها به سمت تهران صورت می‌گیرد،در شهرستان‌ها مطالبه‌ای به وجود نمی‌آید. یعنی مردم از حکومت ساخت کارخانه و ایجاد شغل را نمی‌خواهند.
نه، تضاده و تقابل‌ها بیشتر از این حرف‌هاست. کیست که پاسخ بدهد چرا توی شهرستان‌های ما بعضاً موسیقی حرام است، تئاتر جزء کبائر است؟ اما توی تهران دم و دستگاه دار، سالن دارد، اداره دارد، معاون دارد؛ و به فتعلی شاه گفتند مملکت چنین است و چنان است. تهدید خارجی می‌شویم. گفت: «ها همین کاخ گلستان پس‌مان است، مگر چند سال عمر می‌کنیم.» تهران را هم نمی‌خواست. این شرقی است که ما دم از آن می‌زنیم؟ این شرق محمداً است؟ شرق علوی است؟ اینجا شرق دینی است؟ انقلاب که در گرفت ما در کوران ماجرا بودیم و دیدیم همین «یت‌ها و «پون‌ها» از یک جا و از حزب جمهوری اسلامی سرشমে گرفتند. اندک اندک رسیدند به خط‌کنی، اصلاح‌طلب‌ها هشت سال سر کار بودند، چرا نتوانستند مردم را طوری نگه دارند که دور بعد هم برنده بازی باشند؟ زمانی که مهاجرانی وزیر ارشاد خاتمی بود، گفت: این تجلیلی که از روشنفکران لایک می‌کنی، یک‌چندمش را به وقتش از مسلمان‌ها بکنی بهتر است.

– طبق صحبت‌های قبلی اگر بخواهیم جمله «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را که در آغاز انقلاب شعار مردم و روشنفکران بود تفسیر کنیم، باید بگوییم در جامعه‌ای که روشنفکران دنبال دست‌یابی به مدرنیته بودند و سنتی‌ها در اندرونی خانه‌هایشان منتظر تغییر اوضاع نشسته بودند، انقلاب اتفاق افتاد و اتحادی که در براندازی حکومت پهلوی به وجود آمد، نویدی بر پایان یافتن این دعواها بود. اما چه شد که شعار «نه شرقی، نه غربی» کم کم در میان اهل جماعت رنگ باخته است؟

بگذارید مطلبی را به شما که جوان هستید و احتمالاً آن روزگار را تجربه نکردید، بگویم. گمان غالب این می‌رفت که ما با انقلاب اسلامی از مدرنیته هم عبور خواهیم کرد. یعنی فکر می‌کردیم جهان می‌شود همانی که وعده داده شده بود. انقلاب و به تبع آن جنگ باعث شد همه چیز فراموش شود و شور جنگاوری انسان ایرانی و «کشتری» بودن انسان ایرانی ظهور کند. این روحیه در انقلاب خیلی کم متجلی شده بود. بعضی‌ها معتقد بودند انقلاب خود سرش هم می‌آید. آنها که بوی توفان به دماغ‌شان خورده بود خیلی قبل‌تر رفته بودند و می‌دانستند غرب ناگزیر است یک راهی بگیرد! این مردم باز نگارند. یک سال و نیم از انقلاب که گذشت، غرب از داخل ناامید شد و صدام حسین را فرستاد سراغ ما با علی مددا! ما هم درگیر شدیم، من نمی‌دانم از این نیرو چقدر ماندند؟ چون این پایتخت‌محوری، کشتار گاه روح جنگاوری انسان ایرانی شده. به ویتنام نگاه کنید. امریکایی‌ها اول ویتنامی‌ها را خرد و خمیر کردند و بعد صاحب شدند. الحمله‌ه الان وضع مردم ویتنام خوب است و زیر نظر امریکا زندگی می‌کنند. اما این ویتنام «ویت کنگ» نیست. این ویتنام ذلیل و زبون است، چرا؟ چون اروپا بعد از اینکه فهمید زورش به امریکا نمی‌رسد اتحادیهای درست کرد و تسهیلاتی برای مردم فراهم کرد تا در سرزمین‌های اروپایی هر جا که بخواهند بروند. اروپا خیلی عاقلانه با امریکا مقابله می‌کند. امریکا اگر در این دو، سه سال بخواهد با ما درگیر بشود، ضرر می‌کند. چون هنوز کشتری‌ها هستند. انسان کشتری، انسانی نیست که پشت با به داشته‌هایش برزد. کشتری‌ها در این مملکت از طبقه محروم می‌خورند. ولی آرام‌آرام توسط خودمان و توسط رسانه‌های غربی به مردم تفهیم می‌شود که تو که خدایای نداری، ولنت کیاست؟ تو که خانه از خودت نداری چه فرقی می‌کنی غربیه حاکم تو باشی یا خودی. کار که نداری، کارگر فردی هستی. برای چه به این سرزمین فرامی‌بستی؟

وقتی حضرت علی فرمود: «لعدل، اساس الاحکام» منظورش این نبود که عدل جزء اصول ماست. منظور این بود که به عدل رفتار کنی. ایرانی‌ها از نظام پهلوی به این خاطر بدشان می‌آمد که مردم فقیر توی هیچ ادارای کارشان انجام نمی‌شد. چون شخصیت انسان لباس انسان بود. ما حق نداریم ماشین امریکایی وارد کنیم، ولی پول کلانی به گمرک می‌دهم که بگویم این ماشین را من دارم. انسان ایرانی کسی نبود که پزش ماشینش باشد. چرا فلان برج‌باز نمی‌آید کارخانه بسازد که چهارتا کارگر سرر کار بروند در نمایا به رئیس‌جمهور آینده بسیاری از این حرف‌ها را آورده‌ام.

–شعر در افق اجمال است و داستان تفصیل. اگر بخواهیم این قضیه را تفسیر کنیم می‌توانیم بگوییم حدود صد سال پیش زمانی که اولین داستان‌ها به فارسی ترجمه شد، ما با مفهوم رمان آشنا شدیم. این آشنایی موجب پدید آمدن نویسندگان بسیاری در کشور ما شد، اما شعر همچنان در این سرزمین حرف اول را می‌زد تا دهه ۵۰. از این دهه است که شعر کم به حاشیه رانده می‌شود و مخاطب خود را از دست می‌دهد. در جنگ تحمیلی هم بارقه‌های دیگری از شعر را شاهد بودیم، اما این بارقه هم عملاً در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ کمرورغ می‌شود و داستان و رمان جای آن را می‌گیرد. چه چیزی این اتفاق را سرنوشت را برای شعر رقم زده است و آیا می‌شود گفت که درگیری‌های امروز که به تعبیری درگیری سنت و مدرنیته گفته شده، تقابل عرصه اجمال و تفصیل است؟ منظورم این است که ما بیش از ۱۴ قرن به شعر عادت کرده بودیم، اما ناگهان با چیز دیگری مواجه شدیم.

اجمال لزوماً در چنین مرتبه نیست. اگر گفته شده شعر در افق اجمال است، برای این است که پس از وحی قرار دارد و از مقوله الهام است و شاعر ممکن است حرف‌هایی را بزند که خودش هم خبر نداشته باشد که می‌گوید. همچنان که دیده شده بعضی‌ها شعر گفته‌اند و خیلی هم شگرف بوده و بعد خودشان از توضیح چیزی که گفته‌اند عاجز بوده‌اند. چون آنها بر اساس مناسبات لفظی و نمادهای مربوط، مانند فرم‌های معماری کلاسیک سروده‌اند. در معماری کلاسیک یک فرم مدام تکرار می‌شود مگر اینکه خط ثلثی نوشته شود که آن هم باز در صورت‌های تکرار می‌شود. بقیه صنایع مستطرفه آن مملکت هم، این طور است و در دایره اجمال به سر می‌برند. اما بشر امروز بشر اجمالی نیست. حافظ حقیقتاً لسان‌الغیب است. اعتقاد امثال بنده به حافظ اعتقاد به یک شاعر نیست، اعتقاد به یک «ولی» است که مظهر «ولی» بزرگ‌تر از خودش است. با مثلاً مولانا، فخرالدین عراقی، بیدل، سنایی، عطار یا فردوسی و سعدی. اینها به زبان فارسی قابل فهمند. دست بر قضا اینجا مانند کشورهای دیگر نیست که تشکیب‌نیز به ترجمه و تفسیر داشته باشد. مردم می‌فهمند.

پی‌نوشت:

۱- **اکنون من از آثار او اینها را دارم:**

– **قلندران خلیج، ۱۳۶۲. این کتاب مشخصات**

– در سبایه سیمرغ، انتشارات برگ، ۱۳۶۸. این کتاب در مورد شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی است.

– **از چشم آدها، ۱۳۶۸. این مجموعه شعر مشخصات کتاب‌شناختی ندارد زیرا دست‌نویس خودم است!**

– **ماه و کتان، انتشارات برگ، اول ۱۳۶۸، اول ۱۳۷۶، مجموعه شعر**

– **از زبان یک یاغی، انتشارات برگ، اول ۱۳۶۹، دوم ۱۳۷۶**

– **پیش‌داشته نامه، کتاب نیستان، ۱۳۸۰. این مجموعه طنز، پیمشتار یا نام مستعار «خواجه هربز تعلی درام‌الملک آجری» در برخی روزنامه‌ها و نشریات چون روزنامه قدس به چاپ رسیده بود.**

– **نشان‌های آن بی‌نشان (در مدح و منقبت مولی الموالی امیرالمومنین علی علیه‌السلام)، سروش، ۱۳۸۲»**

سال پنجم – شماره ۱۰۳۲ **شرق**

کتابخوانی – ۱

درباره مجموعه داستان «ماهی در باد، نوشته حسین آتش‌پرور

حسین ایمانیان

ماهی در باد/ حسین آتش‌پرور/ نشر گل‌آذین/ چاپ اول ۱۳۸۹

۱- آنچه پیش از هر چیزی در مورد «ماهی در باد» جلب توجه می‌کند، تفاوت این کتاب با روند غالب قصه‌نویسی در یک دهه اخیر است. ایدئولوژی غالب در فضای ژورنالیسم این چند سال، تمرکز بیش از حد بر روایت «امر روزمره» و شانه خالی کردن از درگیری نویسنده با پیچیدگی‌های اجتماعی- سیاسی است. دم و دستگاه انتشاراتی- مطبوعاتی برسان‌زده این فضا، که هم‌زمان جایزه‌های داستان‌نویسی را هم کنتل می‌کند، به نوعی در سیطره ایدئولوژی محافظه‌کارانه‌ای که شرح داده شد نقش داشته‌اند. اکثریت قریب به اتفاق رمان‌ها و قصه‌های کوتاه مورد توجه واقع‌شده در چند سال اخیر مت‌هایی‌اند در توصیف و شرح بیهودگی‌های طبقه متوسط شهرنشین که از قضا، از آنجایی که جامعه هدف این متون قشر فرهنگ‌دوست و کتابخوان همین طبقه بوده است، روش‌های پرداختن به مسائل مربوط به فرم داستان، روش‌های سهل‌الوصول و دم دستی بوده است. در آن سوی سکه داستان‌های متداول و خنثای مورد بحث، که در عین بدخوانی‌های رایج نظریه ادبی با توجیهاتی از قبیل «هرگ مولف» نیز بزرگ می‌شوند، خواست محافظه‌کارانه‌ای در حفظ وضع موجود جریان دارد. صرف روایت مسائل پیش‌پاافتاده طبقه متوسط، و شرح سترون دغدغه‌های زنان خانه‌دار، و در پیوسته آن صرف‌نظر از مضامین حاد اجتماعی، تکنیک خلق می‌کند که کاراکترهای داستان ماست. «ماهی در باد» اما روایت پیچیده‌ترین مسائل انسانی است؛ و به همین دلیل روش‌های شکل‌بندی قصه‌های آن، که شرح نکته‌که کابوسی‌های انسان امروز است، روش‌هایی تجربه‌گر، تازه و در حال جست‌وجو است، هر یک از قصه‌های این مجموعه در پیوند با «هر مکرلی» زندگی انسان ایرانی و در موقعیت تاریخی خاص خود نوشته شده است. آنچه در وجه هژمونیک قصه‌نویسی فارسی به طرز کاسبیکانه‌ای سانسور و کنار گذاشته شده است، اتفاقاً مساله اصلی قصه‌های آتش‌پرور است.

۲- قصه‌های «ماهی در باد» به نوعی قصه‌هایی «شگرف»‌اند. تفسیر اصلی همه ۱۱ قصه این کتاب واقعاًای بیرون از حیطه «امر تجربه‌شده» است. آتش‌پرور در تک‌تک قصه‌ها موقعیتی تکنیک خلق می‌کند که کاراکترهای داستان را فارغ از نوع شخصیت‌پردازی نویسنده، خاص جلوه می‌دهد. این مجموعه در پیوند با «هر مکرلی» زندگی انسان ایرانی و در تجربه‌گر، تازه و در حال جست‌وجو است، هر یک از قصه‌های این مجموعه در پیوند با «هر مکرلی» زندگی انسان ایرانی و در هژمونیک قصه‌نویسی فارسی به طرز کاسبیکانه‌ای سانسور و کنار گذاشته شده است، اتفاقاً مساله اصلی قصه‌های آتش‌پرور است.

۳- برای تبیین مشخصات قصه‌های کتاب لازم است آنها را به وجود بیابورد، ادم‌های داستانش را به موجوداتی عجیب و غریب و اسکیزوفرنیک تبدیل نمی‌کند، و همه تازگی داستان، پیش از آنکه نوشته شود تدارک دیده شده است.

۴- برای تبیین مشخصات قصه‌های کتاب لازم است آنها را به وجود بیابورد، ادم‌های داستانش را به موجوداتی عجیب و غریب و اسکیزوفرنیک تبدیل نمی‌کند، و همه تازگی داستان، پیش از آنکه نوشته شود تدارک دیده شده است.

۵- برای تبیین مشخصات قصه‌های کتاب لازم است آنها را به وجود بیابورد، ادم‌های داستانش را به موجوداتی عجیب و غریب و اسکیزوفرنیک تبدیل نمی‌کند، و همه تازگی داستان، پیش از آنکه نوشته شود تدارک دیده شده است.

۶- برای تبیین مشخصات قصه‌های کتاب لازم است آنها را به وجود بیابورد، ادم‌های داستانش را به موجوداتی عجیب و غریب و اسکیزوفرنیک تبدیل نمی‌کند، و همه تازگی داستان، پیش از آنکه نوشته شود تدارک دیده شده است.